

ملت از سر فقر به  
فروش کلیه، کبد و  
قرنیه چشم و غیره  
افتاده است

# پیداری

ماهانامه ی شماره ی ۱۳۹ کانون خردمداری ایرانیان  
سال بیست و سوم - تیر ماه ۲۵۸۲ ایرانی - ۱۴۰۲ عربی

جوانان ما در  
جهان از شجاعت  
نمونه اند آن ها را  
تنها نگذاریم

## واقعیت این است

ناامیدی شما مبارزان میهن را به ناامیدی می کشاند

ناامیدی شما به دشمن جرار کمک می کند

ناامیدی شما بر کل جامعه اثر منفی دارد

و این بار به خاطر

سختی بیشتر و فقر غیر قابل تحمل تر، مردم مجبور به خیزش و

همراهی با جوانان هستند. شما هم به جای ناامید شدن،

با قدمی، درمی، یا قلمی به خیزش نهایی یاری دهید

دکتر محسن بنایی در تلویزیون پارس

فرقه تبهکار در ایران

در مصاحبه با علیرضا میبیدی

میبیدی - آقای دکتر بنایی چند تن از آخوندهای وابسته به بیت رهبری و  
حکومت اسلامی در سخنرانی های خود شکایت

مانده در رویه ۳

توماس پین

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

زندگی «توماس پین» فیلسوف ضد دین یکی از جذاب ترین و شگفت  
آورترین سرگذشت هاست. کسی که در سرنوشت و به وجود آمدن  
آمریکا نیز نقش بسیار موثری داشت.

توماس پین در خانه ای محقر و فقیر در انگلستان به مانده در رویه ۲

## چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

مانده از رویه ی نخست

دنیا آمد. پنج کلاس به مدرسه رفت (۱۷۵۰) و ۱۳ ساله بود که در کارگاه شکم بند دوزی پدرش مشغول به کار شد. او ۱۲ سال کارش همین بود. پس از آن از ۱۷۶۲ تا ۱۷۷۴ میلادی زندگی سختی را سپری کرد. دو بار کارمند گمرک شد و هر دو بار اخراج گردید. او همراه همسر دومش یک مغازه کوچک بقالی و تنباکو فروشی راه انداخت. وقتی بار دوم از گمرک اخراج شد همه زندگی اش را از دست داد، همسرش طلاق گرفت و دار و ندارش حراج شد.

در این زمان یک آمریکایی که در آن موقع در انگلستان زندگی می کرد و از اوضاع بد توماس پین خبر داشت توصیه نامه ای به او داد که اگر به آمریکا برود در آنجا به او یاری دهند تا زندگی کند. پین که در انگلستان چیزی برای از دست دادن نداشت دل به اقیانوس آتلانتیک زد و رفت به آمریکا.

پین شیفته علم بود و نزد خودش ریاضی و فلسفه خوانده بود. وقتی او به آمریکا رسید هنوز ایالات متحده آمریکا وجود نداشت. آمریکا مجموعه ای از ۱۳ مستعمره زیر فرمان انگلستان بود. توماس پین درست در کوران دعوایی بزرگ بین آمریکا و انگلستان به خاک آمریکا پا گذاشت که او بعدها به یکی از معماران آمریکای آتی تبدیل شد.

پس از ورود او به آمریکا اولین درگیری نظامی در ۱۷۷۵ میان آمریکایی ها و انگلیسی ها شروع شد و این آغاز جنگی بود که هشت سال بعد به استقلال آمریکا انجامید و توماس پین بزرگترین خدمت نظری و معنوی خود را در راه پایه گذاری آمریکا انجام داد.

در همین راه در ۱۷۷۶ رساله کوتاهی با نام «عقل سلیم» نوشت و آمریکایی ها را مجاب کرد از انگلستان جدا و مستقل شوند و حکومتی دموکراتیک بر پایه حقوق بشر بسازند. این رساله یا جزوه موفقیتی خیره کننده در بین آمریکایی ها داشت. به طوری که در کشور سه میلیون آن روز آمریکا نیم میلیون نسخه از آن فروخته شد. این رساله تکلیف آمریکایی های مردد را که آیا از کشور انگلستان جدا و مستقل شوند یا نه را روشن کرد.

آمریکا مستقل شد و توماس پین به انگلستان برگشته بود که در همین روزها در فرانسه انقلابی بزرگ رخ داده بود. در انگلستان مردم به شدت ضد انقلاب فرانسه بودند و نویسندگان انگلیسی انقلاب فرانسه را تازیانه باران می کردند. توماس پین دوباره دست به قلم برد و برعکس انگلیسی ها و روزنامه های انگلیسی با انتشار کتاب «حقوق انسان» انقلاب فرانسه را ستود. این اصلاً به مذاق محافظه کاران انگلیسی خوش نیامد و او را غیباً دادگاهی و محکوم به زندان کردند. توماس پین

۲۰ دقیقه پیش از آنکه بازداشت شود خاک انگلستان را ترک کرد و به سوی فرانسه رفت.

در فرانسه ی انقلابی آغوش فرانسوی ها به روی او گشوده بود و حتا در فرانسه نماینده مجلس شد!

اما چون توماس پین با اعدام (لویی شانزدهم) شاه خلع شده مخالف بود مورد غضب انقلابی های تندرو قرار گرفت او را دستگیر کرده خودش را هم به اعدام محکوم کردند!

در سلول مرگ انتظار نوبت بود که هر لحظه او را برای بردن زیر گیوتین صدا کنند. در آستانه اعدام پزشک زندان به سلول او آمد تا او را طبق قانون معاینه کند، ولی هنگام خروجش از سلول توماس پین، تصادفاً لباس پزشک در هنگام بستن در سلول، در برخورد با علامت ضربدری که به روی در سلول هایی که زندانی اش باید اعدام می شدند قرار داشت، علامت ضربدر به داخل سلول پرت شد بدون این که پزشک و زندانبان متوجه آن شوند و به همین دلیل توماس پین فردا صبح آن روز اعدام نشد چون علامت ضربدری بروی در او نبود، اتفاقاً سه روز بعدش پیش از آن که این اشتباه مشخص شود از زندان آزاد شد و شروع به نوشتن کتاب دیگری کرد که فکر او را در زندان مشغول کرده بود. او این بار بر علیه مذهب دست به قلم برد و کتاب «عصر خرد» را در انتقاد از مسیحیت نوشت. در آنجا گفته بود مسیحیت تقلیدی از خورشید پرستی است و مسیح جای خورشید گذاشته شده است که مسیحیان را آزرده خاطر کرد. در ۱۸۰۲ به دعوت رئیس جمهور آمریکا جفرسون به آمریکا بازگشت اما روزنامه های آمریکایی این بار با فحاشی به استقبال او رفتند. چون در آن زمان نقد مسیحیت هرگز در آمریکای مذهب زده بر تافته نمی شد. پین در آمریکا تنها ماند ولی به نوشتن در نقد دین ادامه داد.

وقتی در ۷۲ سالگی «۱۸۰۹» در نیویورک چشم از جهان فرو بست فقط شش نفر زیر تابوتش را گرفتند و مذهبی ها اجازه ندادند جنازه اش را در گورستان مسیحیان دفن کنند، به ناچار او را در مزرعه خودش در «نیوراچل» دفن کردند. در ۱۸۱۹ ده سال پس از درگذشتش یک روزنامه نگار انگلیسی جسد او را از خاک بیرون کشید با خود به انگلستان برد تا شهر به شهر استخوان های او را برای یک تشیع جنازه ای در خور ارزش او برپا کند ولی در این کشاکش استخوان های توماس پین، یکی از مردان استثنایی تاریخ گم شد و خاطره اش تنها به صفحات تاریخ سپرده شد. بلی چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد. «ما در بیداری بارها از کلمات قصار و شعارهای پین قبلانوشته ایم.»

**امروز بر ایران حکومت می کنند:**

**یک مشت دزد، چاپلوس، کلاش، متظاهر،  
خائن، فرصت طلب و پشت هم انداز.**

## فرقه تبهکار در ایران

مانده از رویه ی نخست

کرده‌اند، از ۷۵ هزار مسجد در ایران درب ۵۰ هزار تایش بسته شده و مساجدی که در بازارها و مکان های پر جمعیت وجود دارند فقط به آبریزگاه تبدیل شده اند. ضمناً همان آخوندها از خانواده های متدین و مذهبی خواسته اند فرزندان خود را برای طلبه شدن به حوزه های مذهبی بفرستند چون کسی دیگر نمی رود طلبه شود. آقای دکتر بنایی پرسش من از شما این است، برسر دین در ایران چه آمده است؟

دکتر بنایی- این نشانه ها نوک کوه یخی است که به چشم می خورد اصل کوه زیر آب قرار دارد و ما آن را نمی بینیم. واقعیت این است از زمانی که دین به وجود آمده به قول مارکس فقط افیون توده ها بوده یعنی یک مسکن است که درد شما را کم می کند در حالی که درمان درد نمی کند. من همیشه گفته ام از بین همه دین های جهان بدترینش که اسلام باشد نصیب ما شد از بین مذهب های اسلامی بدترینش که شیعه باشد نصیب ما شد و از بین فرقه های شیعه باز هم بدترینش به نام فرقه امامیه، دوازده امامی نصیب ما شد. ما یک همچین شانس را فقط در بلیط بخت آزمایی می توانیم داشته باشیم، این همه عناصر بد یک جا نصیب ما شده است. مذهب شیعه به خاطر آن ساختاری که دارد، به خاطر نگاه ولایی، که امام را فقط خلیفه خدا ندانسته بلکه او را جزیی از خدا می داند! این امام ظاهراً همه کارها و اختیارات را از قدرت های خدا دارد.

در چهل و چهار سال گذشته وجود این نهاد و این قشر در زندگی روزمره مردم تأثیر بسیار بدی داشته یعنی مردم به معنی واقعی کلمه نقش مخرب آخوندها و دین را با گوشت و پوست و استخوان فهمیده اند و از آن مهمتر نقش مخرب شیعه امامیه و بیشتر از آن نقش مخرب یک نهاد جنایتکار تبهکار واپس مانده و انسان ستیز به نام روحانیت شیعه را بخوبی متوجه شده اند. بنابراین تمام آنچه را شما در مورد مساجد یا طلاب گفتید خروجی تجربه عملی یک جامعه است از نهادی به نام روحانیت شیعه.

یک نکته را هم در مورد تعداد مساجد باید اضافه کنم، آقای میلانی در کتابش نوشته «علت اینکه خمینی به سرکار آمد یکی از ریشه هایش خود حکومت پهلوی بود برای اینکه در آغاز حکومت محمد رضا شاه ما ۲۰۰ تا مسجد داشتیم ولی در پایان حکومت محمد رضا شاه ۷۵ هزار مسجد داشتیم». یعنی با آماري که شما در ابتدا دادید و گفتید «از ۷۵ هزار مسجد در ایران درب ۵۰ هزار تایش بسته شده» با این آمار پس حکومت اسلامی اصلاً مسجد نساخته است و این ۷۵ هزار مسجدی که اینک وجود دارد همه به زمان شاه تعلق دارد که درست نیست. این رژیم تعداد مساجد زمان شاه را چند برابر کردند. ولی در اینجا یک نکته مهم را کسی تا به حال بیان نکرده است. آن نکته این است که در زمان شاه اگر مسجدی

ساخته می شد همه اش بدست خود مردم ساخته می شد، حکومت هیچ نقشی در ساختن مسجد نداشت به جز تعمیرات بعضی از مساجد خاص که از آثار ملی محسوب می شدند، در آن دوران پدر خود من یکی از نمونه ها بود که یک مسجد ساخت.

در آن دوران مردم خودشان به نام باقیات و صالحات پول جمع می کردند و مسجدی برای ثواب می ساختند. تفاوتی که الان به وجود آمده، در آن زمان مسجد ساختن کار مردم بود یعنی مردم مثلاً در نزدیک منزل ما حسینیه ای داشتیم به نام حسینیه خامنه ای های مقیم مرکز یعنی خامنه ای های تهران جمع شده بودند پولی جمع کرده بودند و یک مسجد و حسینیه برای خودشان درست کرده بودند. در آن دوران مردم مسجد را می ساختند برای اینکه ایمان قلبی داشتند و امروز این رژیم است که مسجد را می سازد ولی مردم بنا به اعتراف خود این ها به داخل مساجد شان نمی روند. نتیجه این که یک تجربه درد آور عینی از حکومت دین و دخالت دین در همه امور جامعه باعث شده که بخش بزرگی از مردم از یک دین حکومتی بگریزند و اتفاقاً این یک سرمایه خوبی است برای آینده ایران که ما بتوانیم براساس آن یک حکومت سکولار برپا کنیم.

ضمناً نهاد روحانیت شیعه یک زیست پارازیتی، انگلی دارد اولاً که از خارج وارد پیکر ایران شده است. آن ها از جبل عامل و از شامات به ایران آورده شدند و هیچ وقت هم خودشان را ایرانی ندانستند. امروز هم خودشان را ایرانی نمی دانند بنابراین درست مثل یک انگل از بیرون وارد جامعه ما شدند و درست مثل یک انگل از جامعه تغذیه کردند و هیچ سودی به ملت ما نداشتند و درست مانند یک انگل باعث بیماری این جامعه هستند و درست مانند یک انگل باید از شرشان رها شد. سخن از یک نهاد است و این نهاد یک نهاد انگلی است.

شما یک نمونه از این ها را که به جامعه خدمت کرده باشند در پرونده خود ندارید جز اینکه همیشه مانعی بزرگ بودند در برابر هر پیشرفتی. روحانیت شیعه برای ایرانیان به جز جنایت به جز خیانت وطن فروشی ایران ستیزی، زن ستیزی. انسان ستیزی، ستیز با دگراندیشان و دگردینان هیچ کاری نکرد یعنی از بالا تا پائین این نهاد را نگاه کنید اساساً چیزی جز فلاکت برای جامعه ندارد جز پلشتی و جز پلیدی و جز نکبت هیچ چیزی برای انسان ایرانی نداشته است.

**همین یک آیه کافی است! که خدای ساختگی تان را**

**بشناسید. ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبيله.**

**ترجمه - خداوند کسانی را دوست می دارد که در**

**راه او آدم می کشند!**

**قرآن سوره صف آیه ۴.**

## برگردان محمد خوارزمی

سام هریس

### نامه ای به امت مسیحی

نوشتیم، از ۲۵ شهری که جزو خطرناک ترین شهرهای آمریکا محسوب می شوند ۷۶ درصد در ایالات قرمز (جمهوری خواهان) و ۲۴ درصد در ایالات آبی (دموکرات ها) واقع شده اند.

در حقیقت سه شهر از خطرناک ترین این شهرها در ایالت قرمز دین دار تکزاس قرار دارند.

دوازده ایالت با بالاترین آمار سرقت مسلحانه ایالات قرمز هستند. ۲۴ ایالت از ۲۹ ایالتی که دارای بالاترین آمار دزدی و ۱۷ ایالت از ۲۲ ایالتی که دارای بالاترین آمار آدم کشی هستند همه از ایالات قرمز می باشند. باور به وجود خدا می تواند سبب همه این ناهنجاری های اجتماعی شود (چون شنیده اند خدا مهربان و بخشنده است و خدای آن ها عیسا همه گناهان پیروان خود را به گردن گرفته است!) به زبان عامیانه چون پارتی دارند همه کار می کنند به این شکل متوجه می شویم باور به وجود خدا می تواند باعث ناهنجاری های اجتماعی شود، به همان گونه ناهنجاری های اجتماعی می تواند منجر به باور وجود خدا گردد. هرکدام از این فاکتورها می توانند یکدیگر را تقویت کنند. یا سرچشمه هر دوی آن ها می توانند یک پدیده مخرب ژرفتری باشد.

در ایران خود ما هم در شهرهای مذهبی کثافتکاری های اخلاقی و فساد جنسیتی بیشتر از شهرهای دیگر است و این ثابت می کند که دین و خدا هیچکدام ضامن اخلاق مداری انسان و انسانی بهتر شدن نیستند. متأسفانه برعکس هم همانطور که در بالا دیدیم دین ها مشوق آلودگی اندیشه و خشونت بیشتر هم می شوند.

ساخته های پیشین است، آن وقت چطور این کشوری تواند موشک بالستیک مافوق صوت بسازد، پهپاد بسازد، به ساخت بمب اتم رسیده باشد؟ کشوری که هر چه می سازد بدتر از آشغال های ساخت چین است. و مردم فرآورده های ساخت چین تا حد آفتابه و تسبیح و مهر نماز را برفرآورده های ایرانی و خودی ترجیح می دهند. آن وقت نظامیانی که بیشتر ساعات خدمتشان را در مساجد پادگان ها به خواندن نماز و پای روضه آخوندها باید بگذرانند ادعای ساخت مدرن ترین تجهیزات نظامی را دارند؟ به نظر شما آیا دروغ می گویند و پرتاب یک لوله بخاری را به آسمان موشک بالستیک می نامند یا اینکه خارجی ها این ها را چه در درون ایران و چه در بیرون می سازند و جمهوری اسلامی آن ها رابه نام خودش معرفی می کند؟

میگویند در زمان صدر اسلام یک زن یهودی بود که هرروز از بالای بام خانه اش بر روی سر پیامبر اسلام خاک میریخت، بعد از مدتی آن زن یهودی بیمار شد و پیامبر با بسته ای خرما و مقداری نان به عیادت او رفت..!

زن یهودی شرمنده گردید و مسلمان شد!  
صحابه حضرت اعتراض کردند که یا رسول الله چرا به زنی که بارها از پشت بام بر روی سر شما خاک ریخته محبت میکنید و خرما هم میبرید؟

حضرت محمد فرمودند: آری او چندباری بر سر من خاک ریخت؛ ولی من با مسلمان کردن او تا ابد خاک بر سرش کردم. اگر چه این رخداد را به طنز تبدیل کرده اند اما واقعیتی در آن وجود دارد که بر سر زن ایرانی هم اسلام آورد.

ع - قائدی

**فاجعه اقتصادی یعنی بروی مغازه  
۱۲ تا اسکناس درشت با عکس  
خمینی بدهی و یک پفک با  
عکس میمون بگیری!**

### پرسش

بی بی سی از قول خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی با انتشار تصاویری اعلام کرد ایران از اولین موشک بالستیک مافوق صوت خود به نام «مفتاح» رونمایی کرد. برد این موشک ۱۴۰۰ کیلومتر و سرعت آن ۱۳ تا ۱۵ ماخ است.

پرسش این است در کشوری که پس از ۷۵ سال آشنایی با ساخت و مونتاژ اتومبیل هنوز موفق به ساخت اتومبیلی نشده اند که یک سال درست کار کند و انسان را سالم به منزل برساند و هر چه می سازد بدتر و ضعیف تر از

## کوروش سلیمانی

ساعت عمل جراحی که در آن قلب من ایستاده بود و مغز و بدنم تا دمای منفی ۴۵ درجه سرد شده بود مفتخر به داشتن یک آنورت جدید شدم که توسط جراح کار گذاشته شد.

این عمل به من ثابت کرد که باید بگویم خوبی را شکر به جای خدا را شکر. به راستی خوبی را شکرگزارم که نیکی های بسیاری در این هستی است و هر روز نیز بیشتر خواهد شد. که به راستی زندگی را مدیون دانش این محصول خارق العاده بشری هستم.

اما سپاسگزار چه کسی هستم؟ سپاسگزار «کاردیولوژیستی» هستم که من را برای سال ها زنده نگه داشت. قدردان جراحان متخصص اعصاب، بیهوشی، پرستاران، و تکنسین ها هستم که در کل مدت مواظب من بودند. سپاسگزار تمام کارمندانی هستم که برایم غذا آوردند، اتاقم را تمیز کردند و مرا با صندلی گردان این ور و آنور بردند. مردمانی از اوگاندا، کنیا، سومالی، هائیتی، فیلیپین، کرواسی، رومانی، کره، هند و خود ایالات متحده و بسیاری دیگر که به همین افراد کمک می کنند تا این ها کارشان را درست انجام دهند مانند کل جامعه علمی و فناوری پزشکی که خودشان زحمات زیادی را متحمل شده اند تا به این نقطه برسند و در انتها با قدردانی از دوست و همکار از دست رفته ام آلن کورمک یاد او را گرامی می دارم که جایزه نوبل را برای اختراع دستگاه سی-تی-اسکن گرفت و جان بسیاری را از مرگ نجات داد. پس بهتر است خوبی را سپاسگزار باشیم و شکر کنیم که خوبی ها را با چشم و قلب خود به وضوح و نه در خواب و رویا می بینیم. اگر کسی به دانش و اثرات مهمش باور ندارد و هنوز از خدا می ترسد و حرف آخوندها را که آورنده خدا به زندگی ما هستند باور دارد من آن ها را می بخشم که با یک باور بی سند و مدرک و بی پایه و اساس یک مشکل بزرگ جهانی را به نام باورهای مذهبی که شامل آخوندهاست هنوز باور دارند. کار دیگری از دست من برای آن ها ساخته نیست جز این که آرزو کنم کمی قوی تر شوند و بتوانند بهتر فکر کنند و هیچ سخنی را بدون دلیل از هیچ شخصی باور نکنند. من این ها را می بخشم شما را نمی دانم. یادتان نرود خوبی را شکر کنید نه خدای بی خاصیت و نادیده را.

**خمینی تیری بود که از قرن ششم به قرن بیستم پرتاب شد و به قلب ایران نشست. از زخم این تیر، سال ها خون خواهد چکید.**

حسنین هیکل - روشنفکر مصری

## اگر و مگرهای دین یهود

## یعقوب در مصر

در کتاب تورات می خوانیم، یعقوب که فرزندش یوسف را برادرانش سر به نیست کرده بودند، می شنود یوسف زنده است و عزیز مصر شده است. او برای دیدن فرزندش یوسف راهی مصر می گردد و سپس در همان جا دارفانی را وداع می کند و به دستور یوسف جسد پدرش مومیایی می شود.

پرسش - اگر جسد یعقوب مومیایی شده چرا مثل افراد دیگری که در مصر مومیایی می شدند اثری از او در تاریخ مصر وجود ندارد و چرا در کتیبه های مصر اشاره ای به او نشده است.

بنا به روایت تورات و سفارش یعقوب جسدش می بایست در سرزمین کنعان خاک شود و یوسف هم وصیت او را اجابت می کند و او را در غاری در صحرای «مخیلا» که ابراهیم آن را خریداری کرده بود خاک می کنند و در مورد خود یوسف هم تورات می گوید: «یوسف هم بعد از ۱۱۰ سال زندگی در مصر می میرد و جسد او هم مومیایی می شود»

پرسش مهم دیگر: چرا تاکنون اسرائیلی ها درخواست گرفتن جسد مومیایی شده یوسف را از مصری ها نکرده اند؟ و مصری ها از نگاه داشتن جسد یوسف که هیچ جایی هم نامش در مصر نیست چه سودی می برند که صدایشان در نمی آید؟

## دکتر دنیل دنت

## خوبی را شکر کنید، نه خدا را

چند وقت پیش من را با آمبولانس به بیمارستان رساندند و در آن جا به کمک «سی-تی-اسکن» مشخص شد که بریدگی آنورت دارم. پس از ۹

**اسلام دینی است که هر چه کمتر به دستوراتش عمل کنید، بیشتر ثواب می کنید. ؟**

## مکس ماتزا

بی بی سی

## خبری خوش و آغازی برای پایان

حذف انجیل از مدارس ابتدایی یک ایالت در آمریکا برای نخستین بار در تاریخ به نام «محتوای مبتذل و خشونت‌آمیز» برای کودکان.

خبر را از خبرگزاری بی بی سی به نویسندگی مکس ماتزا نقل می‌کنیم. برای تکمیل شدن هر پروژه و نقشه‌ای نقطه‌آغازی و محل و شهر و دیاری لازم است. امروز سوم ماه جون سال ۲۰۲۳ برای نخستین بار در ایالت یوتا کلید پروژه حذف مذهب از زندگی آمریکایی‌ها به طور غیر مترقبه و شگفت‌انگیزی زده شد و رسماً اعلام گردید «به خاطر محتوای مبتذل و خشونت‌آمیز انجیل آن‌ها را از دسترس فرزندانمان در مدارس ابتدایی برمی‌داریم!» این پیشاهنگی شجاعانه مانند تمام رخداد‌های مهم تاریخی می‌تواند شعله‌هایش دیر یا زود دامن تمام ایالت‌های پنجاه‌گانه آمریکا و سپس بسیاری دیگر از کشورهای دارای دموکراسی و آزادی را بگیرد.

آقای مکس ماتزا خبرنگار ایالت مذهبی یوتا اعلام کرد! مدارس ابتدایی و راهنمایی ایالت یوتا در آمریکا، کتاب انجیل را با این توجیه که محتوای آن «مبتذل و خشونت‌آمیز» است از قفسه کتاب‌های خود برداشته‌اند. این اقدام چگونه آغاز شد: یک شهروند متعهد و نکته‌سنج و دقیق که یکی از والدین مدرسه‌ای در یوتا می‌باشد، شکایتی را تنظیم می‌کند مبنی بر این که انجیل دارای محتوای نامناسب برای کودکان است، باید از دسترس فرزندان آن‌ها که در مراحل ابتدایی آموزش هستند خارج گردد و کمیته بررسی موضوع پس از مدتی مطالعه ایراد را وارد دانسته و امر به جمع‌آوری انجیل‌ها از قفسه کتاب‌های مدارس ابتدایی داد.

براساس حکم صادره انجیل دارای ابتذال یا خشونت است که برای دانش‌آموزان مناسب نیست. پس از اعلام رسمی این رخداد در خبرهای تکمیلی آمده است که همین کار مدتی است در چند ایالت اما بدون سر و صدا انجام شده است ولی در ایالت یوتا رسماً این کار پذیرفته شده و یوتا چون یک ایالت به شدت مذهبی است بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در خبرهای تکمیلی آمده بود یوتا اولین ایالت آمریکا نیست که انجیل را از قفسه‌های کتاب مدارس حذف می‌کند. پارسال یکی از اداره‌های محلی مدارس در تکزاس نیز پس از شکایت اعضای مدرسه در مخالفت با تلاش جمهوری خواهان برای ممنوعیت برخی کتاب‌ها، انجیل را از بودن در مدارس منع کردند.

وماه گذشته نیز دانش‌آموزان در کانزاس، از ایالت‌های غرب میانه آمریکا هم درخواست حذف انجیل از مدارسشان را مطرح کرده‌اند و این تلاش

ها آغازی است برای پایان دادن به یک دروغ چند هزارساله. فعلاً اسلام در مرحله نخست حذف بیشتر در زندگی انسان هاست، بدون تردید تضعیف اسلام در مرحله پیشرفته‌تر دامن مسیحیت این بزرگترین دین جهانی را هم خواهد گرفت و انسان را از این مصیبت خرافی و دروغین نجات خواهد داد و آن روزی است که زمین به بهشت تبدیل خواهد شد و زندگی معنا پیدا می‌کند.

## خرافات هندوستان در آمریکا

قرن بیست و یکم است، هوش مصنوعی دارد کنترل زندگی انسان را به دست می‌گیرد. در این زمانه سناتور جمهوری خواه آمریکا **Dahle Brian** نگران عمامه و موی سر هندی‌ها است که نمی‌توانند هنگام موتورسواری از کلاه ایمنی استفاده کنند، جناب سناتور از سر بیکاری نشسته لایحه‌ای نوشته و فرستاده سنای کالیفرنیا مبنی بر این که چون سیک‌های هندی ساکن کالیفرنیا موهای پر پشت خود را به جهت مذهب خود نمی‌توانند کوتاه کنند و تازه روی آن‌ها هم یک عمامه باید بگذارند استفاده کلاه ایمنی به روی کله‌ای به این بزرگی مشکل می‌باشد لذا آقای سناتور از قانون‌گزاران کالیفرنیا درخواست کرده هندی‌ها را از استفاده کلاه ایمنی معذور بدانند. با این توجیه چرا آخوندهای مظلوم ما نتوانند به خاطر مذهب‌شان در کالیفرنیا چهار تا زن عقدی بگیرند و بقیه‌اش را هم صیغه کنند؟ یا وقتی که حاجی‌های مسلمان از مکه و حج برمی‌گردند چرا لات و لوت‌های محله‌شان نمی‌توانند در کوچه و خیابان‌های آنان گاو و گوسفند ذبح کنند. از آقای سناتور دلسوزسیک‌ها می‌پرسیم تا به حال سیک‌های محترم چگونه موتورسواری می‌کردند؟ مگر چند تا سیک هندی در کالیفرنیا داریم که اهل موتورسواری‌اند. اصلاً چرا کلاه ایمنی سایزکله هندی‌ها درست نمی‌کنید؟ پس لطفاً یک فکری هم برای ریش بلند سیک‌ها بکنید که باد موتور پریشان‌شان نکند. قدر این سناتور زحمت‌کش را بدانیم و به او رای بدهیم!

**مرگ ما روزی آغاز می‌شود که  
در برابر آن چه مهم است سکوت  
می‌کنیم.**

مارتین لوترکینگ

## معلمان فرهنگی گذشته ایران

روشنفکران قدیم ایران به وسیله داستان های احساسی، با خرافات و دین مبارزه می کردند. نقل است از عطار نیشابوری «عبدالله مبارک» به حج رفته بود، در کنار خانه کعبه شب در خواب فرشته ای به او گفت: از ششصد هزار حاجی امسال کسی حاجی نشد مگر «علی بن موفق» کفش دوزی در دمشق که اتفاقاً به حج نیامده!

عبداله مبارک خود را به دمشق رسانید و کفش دوز را پیدا کرد که پینه دوزی می کرد. از او پرسید تو چه کردی با این که به حج نرفتی از میان همه حجاج فقط حج تو پذیرفته شد؟!

پینه دوز گفت سی سال بود مرا آرزوی حج بود و از پینه دوزی سیصد درهم جمع نمودم و امسال عزم حج کردم. عیالم حامله بود. از خانه همسایه بوی طعام می آمد، عیالم گفت برو پاره ای از آن طعام بستان، من رفتم، اما همسایه گفت، هفت شبانه روز بود که اطفالم هیچ نخورده بودند. امروز خری مرده دیدم پاره ای از آن بریدم و طعام ساختم، بر شما حلال نباشد! چون این بشنیدم آتشی در جان من افتاد آن سیصد درهم هزینه حج را به او دادم و گفتم خرج اطفال کن که حج ما این است.

عطار نیشابوری یکی از متفکران و شاعران بزرگ ایران است که در سال ۱۱۶۴ میلادی زاده و در ۱۲۲۱ میلادی به هنگام حمله مغول به قتل رسید.

هنگامی که این گروه از روحانیون رده بالای کشور رفاه را معادل فساد و دوری از خدا و نظام اسلامی تلقی می کنند، طبیعی است اجازه چنین رفاه و رشدی را نخواهند داد. برای داشتن رشد اقتصادی بالا باید دست از عناد با جامعه جهانی برداشت و اجازه داد خارجی در کشور دست به سرمایه گذاری بزند نه این که هر خارجی را گیر آورید یک برچسب جاسوسی به او بزنید و سرمایه گذاری خارجی را به این شکل از بین ببرید. حاکمان رده بالای رژیم دروغ می گویند که در پی رفع مشکل اقتصادی مردم هستند، خیر آن ها مایل به بهتر شدن اوضاع اقتصادی مردم نیستند.

در همین رابطه پاول کوژینسکی می نویسد: انسان گرسنه در درجه نخست هدفی جز سیر شدن شکم گرسنه ندارد! چون غم نان اجازه نمی دهد که انسان به تماشای جهان بنشیند، در زندگی عمیق شود، کتاب بخواند، یاد بگیرد و آگاهی اش را بالا ببرد.

آدمی در نتیجه زندگی فقیرانه، پا را فراتر از جهل نمی گذارد. به همین دلیل است که گرسنه نگه داشتن اکثریت ملت ضامن بقای طبقه حاکمه است. یک شگرد دیگر برای به بردگی گرفتن ملت ها غمگین کردن آن ها است. انسان وقتی غمگین باشد قدرت اندیشیدن و تصمیم گیری منطقی ندارد. این است راز عزاداری های ممتد در اسلام و غم و اندوه های همیشگی و بی پایان.

## فرمان امام حسن به حاکم تازی ایران

اگر می خواهی این ملت را به فرمان داشته باشی، دانسته باش، اینان را جز با سیاست «حضرت عمر» اداره نمی توان کرد. باید این مردم را ذلیل کنی، طوری سرشان را بکوبی که نتوانند سر بردارند. تا می توانی از درآمدشان بکاه، در تقسیم ارزاق از سهم شان بکاه، و همواره گرسنه نگهدارشان، زیرا اگر سیر شوند به هوای عصیان می افتند.

در جبهه های جنگ آن ها را به صفوف مقدم بفرست تا نخستین هدف های دشمن گردند. بکوش تا هر چه سختی و عذاب است نصیب شان گردد و سنگینی بارها بر دوششان فشار آورد. باز می گویم این مردم را ذلیل کن و مورد تحقیر قرار بده، به حوائج و درخواست هاشان اعتنا مکن، خواهی دید که بهتر سر به فرمانت می گذارند.

جنایت و مکافات / شجاع الدین شفا جلد دوم صفحه ۸

ناسخ التواریخ / چاپ دوم، کتاب دوم جلد ششم صفحه ۴۷

## بیژن اشتری

### دستور صریح اسلام در اقتصاد

#### اختصاصی برای ایرانیان!

مدتی پیش در خاطرات هاشمی رفسنجانی خواندم که بخش عمده ای از روحانیون صاحب مقام جمهوری اسلامی مانند احمد جنتی و محمد یزدی صراحتاً به رفسنجانی گفته بودند که با رونق بیش از حد اقتصادی در کشور مخالف هستند. چون به نظر آن ها رفاه زیاد باعث دوری مردم از خدا و پیامبر می شود!

امروز هم گفته ی امام جمعه مشهد علم الهدی همان را می گوید که اگر زندگی و رفاه بر خدا ترجیح داده شود وضع ما از وضع زمان امام حسن بدتر خواهد شد. و مظلومیت حضرت رهبری نیز از مظلومیت امام حسن بیشتر خواهد شد! این جملات به حد کافی می گوید بخش عمده ای از روحانیون حاکم بر ایران واقعاً هیچ اعتقادی به رونق گرفتن اقتصاد کشور ندارند.

## سکسی ترین آیه قرآن

الله هیز ندید، بدید! در قرآن در شرح سکس در بهشت (برای گول زدن بی مغزها) تا جایی پیش می رود و زیاده روی می کند که به پستان های دختران نورسیده می رسد!

سوره بناء - عم يتساءلون عن البناء العظيم... الی یوم الفصل کان میقاتا... بی تردید برای پرهیزکاران ورود به بهشت روز پیروزی و کامیابی است. باغ های سرسبز و انواع انگورها و دخترانی نورسیده و جام هایی لبریز از باده طهورا.

ان المتقین مفازا - حدایق و اعنبا - کواعب اترابا - کاسادها... سینه های حوریان جنت مانند انار است. آن هاشل و آویزان نمی شوند و خیلی زیبا هستند، سینه ها همه برجسته می باشند.

الله به همین ها بسنده نمی کند و برای جلب مشتری بیشتر ادامه می دهد، در بهشت زنانی را می بینید که هیچ شباهتی به آن هایی که در این دنیا می بینید ندارند، آن ها به پاره کردن بکارت مشغولند! محمد هم برای این که همان بی مغزها باور کنند می گوید، به الله سوگند یک مرد در هر صبح سد باکره خواهد داشت! و هر بار به یکی از آن ها دوباره بازگردد می بینید که او دوباره باکره است! و حتا شهوت ران تر است (بله این ها سخنان الله و پیامبر مسلمان هادر قرآن است و مولای درزش نمی رود) نه مانند زنان این دنیا که پرده بکارت شان یک بار پاره می شود و بس! الله چنان از پرده بکارت حرف می زند که گویی قلعه فلک الافلاک را شرح می دهد. پاره کردن بکارت همان عملی است که نه مرد چیزی از آن می فهمد و نه زن جز درد و زجر چیزی از آن نصیبش می شود. معلوم نیست چرا الله دارد کیفیتش را می برد!

آخوندها خودشان به این مزخرفات باور ندارند که اگر داشتند دودستی به این دنیا و زنان خود که پیرو از کار افتاده اند نمی چسبیدند و آن ها دسته دسته برای هر چه زودتر رفتن به شهر نوی بهشت خودکشی می کردند. آقایان و خانم های مسلمان که نماز و روزه تان ترک نمی شود خودتان را آماده کنید برای بهشت، جایی که بدتر از جهنم می باشد! جایی برای خوردن و خوابیدن و نوشیدن و سکس مدام. این هم برنامه یک روز و دو روز و یک ماه و دو ماه نیست تا الله زنده است شما در حال مستی از شراب و مشغول سکس خواهید بود. بازنشستگی هم ندارد متاسفانه وضع زنان را الله و پیامبرش روشن نکرده اند مانند مردها با آن وضعی که همه مست لایعقل هستند و در هر گوشه مردها و حوری ها روی هم افتاده اند و دستور خداوند را اجرا می کنند!

بگذریم که به راستی خود خدا به داد خانم ها در آن دنیا برسد، در این دنیا که نرسید و آن ها را بی یار و یاور اسیر بچه داری و پخت و پز و سرویس دادن و زفت و روب و شوهرهای بعضاً ناقلا و ناجور کرد.

فکرش را بکنید از این دنیا با این همه وسائل سرگرمی و آموختنی و کار و ورزش کردن و مسافرت رفتن و رفت و آمد با دیگران و غیره ناگهان چشم باز کنیم و خود را در جایی ببینیم نه دوستی، نه فامیلی، نه فرزندی، نه قلمی، نه دفتری، نه علمی، نه کامپیوتری، نه هنری، نه اندیشه ای، نه عاطفه ای، نه کاری، نه مسافرتی، هیچ و هیچ جز همان دوکاری که وعده اش را خداوند و پیامبرانش به ما داده اند، خوردن شراب و آمیزش جنسی هر دو بی حد و حساب که به نظر می رسد پس از یکی دو هفته سراسر بهشت را جنازه هایی که اینجا و آنجا افتاده و قلبشان از حرکت باز مانده باید جمع کنند و دوباره آن ها را چال کنند. تجسم چنین زندگی که در اصل از مردگی خیلی بدتر است انسان را به وحشت می اندازد، وحشت از رفتن به بهشت! مذهب چنان جهلی به انسان می دهد که پهنایش به درازای تاریخ است.

## این هم مذهبی دیگر است

هر دوازده سال یک بار جمعیتی بالغ بر چهل میلیون نفر برای تبرک مذهبی و اجرای مناسک دینی در هندوستان در رود گنگ جمع می شوند، خود را شست و شو می دهند و از آب آن می نوشند.

«آراویند آدیگا» نویسنده هندی - استرالیایی در رمان خواندنی «ببر سفید» که سال ۲۰۰۸ میلادی برنده جایزه «من - بوکر» شد در توصیف این تبرک در رود گنگ می نویسد که «... دهانتان پر از مدفوع، گاه، جسدانسان، لاشه گاو میش و انواع اسید های صنعتی می شود.» اگر احساس کردیم که این عمل مذهبی تا چه اندازه مضمضکننده است به باورهای مذهبی خودمان فکر کنیم که بسیاری از آن ها هم به همین اندازه زنده هستند و مسئله این است که ما هنگام ورود به عرصه مذاهب دیگر با عقل مان پا می گذاریم و در مذهب مورد قبول خودمان با احساس و عاطفه.

در بسیاری مواقع دین لجن و مدفوع و بوی متعفن را آن چنان برای مان گوارا می سازد که از غوطه ور خوردن در آن نشئه بشویم و احساس رستگاری کنیم!

مصیبت بیش تر اما آن جا است که مجبور باشی به این تعفن احترام بگذاری و در غیر آن صورت جانت را بگیرند و یا عرصه زندگی را بر تو چنان تنگ کنند که آرزوی مرگ کنی!

رضا هاشمی

**خودکشی بین جوانان، بویژه دختران، آنهاکه**

**نمی توانند راهی خارج شوند شدت گرفته است**



دکتر مسعود نقره کار

## خشونت مقدس

برای پی بردن به نقش دین (مذهب) در خشونت آفرینی نیازی نیست به سراغ افسانه آفرینش و تبعید انسان از سوی خدا و یا افسانه‌ی هابیل و قابیل رفت، نیازی به تورق تاریخ دور دست‌ها و تاریخ ادیان و رجوع به تجربه‌های جهانی دور و نزدیک نیست، بیش از ۴ دهه است حکومت اسلامی شاهد وسند زنده، معتبر و ماندگار خشونت است

خمینی در روز تولد پیامبر اسلام در سال ۱۳۶۱ در تایید کشتارهای سال ۵۸-۶۰ و تشویق برای ادامه‌ی کشتارها به "آقایان علما" فرمان داد که آیات قتال قرآن را فراموش نکنند:

"... قرآن می‌گوید بکشید، حبس کنید، پیغمبر و ائمه همه جندی بودند، همگی جنگی بودند، شمشیر می‌کشیدند. آدم می‌کشتند، خلیفه می‌خواهیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند. با چند سال زندان کار درست نمی‌شود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید."

و نتیجه چنین فکر و رفتاری ۹ کشتار بزرگ از مخالفان سیاسی و دگراندیشان در طی ۴ دهه است. خشونت مقدس بنمایه اسلام سیاسی است، در کنار رهنمودهای قرآن و بسیاری از احادیث و روایات و توضیح المسائل‌ها، قانون حدود و قصاص و مقررات مربوط به آن و قوانین مجازات اسلامی بیانگر توحش و خشونت مقدس اند.

مذهبیون حاکم بر ایران خود را منادی حقیقت مطلق و نماینده‌ی خدا، و

پیروان ختم پیامبران و آخرین کلام می‌دانند و دیگران را نا حق و باطل. خشونت مقدس روایت اسلامی خمینی عبوس و خشن، تفکر جهادی "چه بکشید چه کشته شوید به بهشت می‌روید"، "جنگ برکت است"، و خشونت‌ی که نه فقط در تعزیر و حبس و جهاد و ترور و اعدام که در دستوراتی همچون "امر به معروف و نهی از منکر" ش متجلی ساخته و تجویز کرده، است. جامع و مانع ترین تعریف در بیان و توصیف خشونت مقدس در هنگامه‌ی مدنیت و مدرنیت در جهان در دو کلمه جمع و جور شده است: "حکومت اسلامی".

موجودات مسخ شده‌ای که با آموزه‌های ارتجاعی - مذهبی که برای کسب منافع معنوی و رفتن به بهشت به هر کاری دست می‌زنند، موجوداتی که "قوه غضبیه آنها بر قوه عاطفیه و عقلیه‌شان چربیده" و از انسان و انسانیت فاصله گرفته‌اند.

محمود محمد زاده

## جشن عید قربان و کشتار بی رحمانه گوسفندان

در کتاب آسمانی مسلمانان چنین آمده است که شبی خداوند بخواب پیامبر خود حضرت ابراهیم آمد و از او خواست که او اسماعیل فرزند خود را به قربانگاه ببرد و سر او را گوش تا گوش ببرد.

ابراهیم آشفته از خواب بیدار می‌شود و خواب خود را با همسرش هاجر در میان می‌گذارد و هر دو موافقت می‌کنند که سحرگاهان ابراهیم، اسماعیل را به کوه و بیابان برده و حکم الهی را اجرا نماید.

در بین راه شیطان بصورت پیرمردی ظاهر می‌شود و به ابراهیم می‌گوید تو چگونه دلت می‌آید که فرزند خود را قربانی کنی؟ ابراهیم پاسخ می‌دهد: سوگند بخدا اگر باندازه تمام شرق و غرب فرزند داشتیم و خدای من فرمان میداد که آنها را در راهش قربانی کنم تسلیم فرمان او بودم!.

و آنگاه دست و پای فرزند خود را با طناب بست و کارد را هر چه بر حلقوم او فشار داد کارد فرو نرفت و ابراهیم کارد را بر زمین انداخت، در این هنگام کارد به زبان می‌آید و می‌گوید: خلیل به من می‌گوید ببر ولی جلیل می‌گوید نبر! (خلیل و جلیل کیه معلوم نیست).

در همین میان ببر و نبر ناگهان گوسفندی ظاهر میشود و بع بع کنان به ابراهیم می‌گوید بیا بجای اسماعیل من را قربانی کن! بع بع..

و چنین بود که سنت حماقت و خشونت سر بریدن گوسفندان را عید قربان نام نهادند. روز کشتار بی رحمانه گوسفندان برای رضایت خداوند را به باورمندان و مومنین فاقد استقلال فکری تبریک می‌گوییم!...

تا بداند کافر و گبر و یهود

کاندین صندوق بجز لعنت نبود

**مگر شما مسلمان ها توی توالت چه کار می‌کنید که برای طهارت تون سیزده جلد کتاب نوشتند، روی آن هم مهندس مهدی بازرگان از فرانسه که برگشت یک کتاب دیگر برای طهارت نوشت. شما چرا هر وقت توالت می‌روید اینقدر خودتونو کثیف می‌کنید؟**

رنسانس ایرانی

## سیاوش لشگری

## داستان وحشتناک فرار من از ایران

سال ۱۳۵۷ بدترین سال در تاریخ معاصر ایران بود، کشور ناآرام است، مجاهدین بشدت فعال شده و دست به کارهای تروریستی می زنند. سینماها و بانک ها را آتش زده و چند تن از آمریکایی ها و پلیس های ایرانی را می کشند. به فتوا ودر خواست خمینی سربازهای ارتش شاهنشاهی شروع به فرار از خدمت می کنند، نام خمینی را که قبلا نشنیده و یا زیاد شناخته شده نبود بیشتر می شنویم و نوارهای او به کشور سرازیر شده، تکثیر و روزانه به اقصی نقاط ایران می رود. گردهم آیی های مذهبی و فرهنگی بر علیه رژیم شاهنشاهی اینجا و آنجا تشکیل می شود مانند شب های شعر گوته.

ساواک را بختیار منحل کرده و قدرتی برای جلوگیری ندارد. بازار در تب و تاب است، در ادارات دولتی کم کاری می کنند، اعتصاب ها آرام آرام آغاز می شود. خمینی چهاردهم مهر ۱۳۵۷ یعنی حدود پنج ماه پیش از ۲۲ بهمن، (آغاز روز بدبختی ملت ایران) خودش را از عراق به پاریس می رساند و چهار ماه در فرانسه زیج می نشیند، همه خبرگذاری های جهان به اختیار او در می آیند تا ایرانیان را مغزشویی و جهانیان را گمراه نماید. شاه هنوز در ایران است و چند بار نخست وزیرهایش را عوض می کند که آخرینش دکتر شاپور بختیار است. هر چه دکتر بختیار فریاد می زند ای مردم این مردی که در فرانسه نشسته بشما دروغ می گوید کسی سخن او را باور نمی کند.

دسته بندی های مردم روشن تر شده، مخالفان حکومت بی محابا تر از پیش به انتقاد از شاه و به تعریف از خمینی می پردازند، در و دیوار شهرها پر شده از نوشته های مرگ بر شاه، تا مدتی هنوز موافقین شاه به دفاع از او سخن می گویند ولی روز به روز حالت تهجمی مخالفان بیشتر و طرفداران رژیم ساکت تر و ساکت تر می شوند. ولی من از افراد ساکت نیستم که تاوانش را بعدا پس می دهم. تک و تنها در محل کارم ستاد نیروی هوایی با همه جر و بحث می کنم و مخالفان رژیم را از رفتن به دنبال یک آخوند برحذر می دارم، چون چند سالی بود با کتاب های شادروانان احمد کسروی و علی دشتی آشنا شده و ذات کثیف آخوند را خوب می شناختم و مدتی هم بود که از اسلام بریده و راحت شده بودم، لذا از شیفتگان خمینی در اداره می خواستم ایران را به آتش نکشند. ولی گوش کسی بدهکار این حرف ها نبود، هنوز درسد زیادی از همکاران ساکت هستند نه مخالفت می کنند نه موافقت، آنها منتظرند ببینند چه کسی برنده این جنگ سیاسی می شود تا بگویند ما طرفدار شما هستیم. فعالیت های همافران نیروی هوایی که درسد زیادی از آن ها ضد رژیم

شده اند و گویا مدت هاست با مجاهدین خلق در ارتباط هستند هر روز بیشتر می شود، اینک همافران اداره ما مرا به عنوان یک ضد انقلاب مزاحم و شاید دشمن خود می شناسند. دوسه تن از افسران «سرگرد آریافر- سرگرد زوری- سروان زندی و سروان سرلک» و چند درجه دار هم (استوار و گروهان) با همافران همدست شده اند.

در این بحبوحه چهارم آبان روز تولد شاه رسیده است این آخرین چهارم آبانی بود که شاه در ایران بود و کمتر کسی فکر می کرد چهار پنج ماه دیگر در ایران انقلاب می شود و من هم یکی از آن ها بودم که احتمال آمدن خمینی به ایران و رفتن شاه را محال می دانستم بر همین مبنا دست به کار خطرناکی زدم که حتی یک تن در ایران به آن دست نزد. روز چهارم آبان که روزنامه کیهان و اطلاعات را گرفتم مشاهده کردم حتی یک نفر از ایرانیان که رسم بود ده ها صفحه را در روزنامه های عصر در چند روز به شاه تبریک تولد می گفتند کسی تبریک نگفته بود! برایم خیلی عجیب بود و بخود گفتم عجب مردمی هستیم هر سال این روزها بازاری ها، وکلا، وزرا، روسای ادارات، مدیران شرکت های خصوصی، سران عشایرو بسیاری دیگر با هم مسابقه داشتند که بزرگترین آگهی های تولد به شاه را به چاپ برسانند که شاید چشم شاه به آگهی آن ها بیفتد و روزی از مزایای این ارادتمندی سود ببرند. ولی امسال که وضع شاه از جهت سیاسی در کشور تضعیف شده بود کسی به شاه تبریک تولد نگفته بود، احیانا دشمنان او در پوست خود نمی گنجیدند و بسیار خوشحال بودند و آن را نشانه سقوط هر چه زودتر حکومت می دانستند. من که یک نظامی بودم و برای نظامیان تبریک گفتن به شاه قدغن بود تصمیم گرفتم علیرغم قدغن بودن در روزنامه کیهان به مناسبت چهارم آبان به پادشاه تبریک تولد بگویم و عوارضش را که هر چه می شد بپذیرم، موضوع را پنهانی به چند تن از درجه دارانی که بامن کار می کردند و مرا به عنوان فرمانده خود بسیار دوست داشتند در میان گذاشتم که می خواهم به شاه در روزنامه تبریک تولد بگویم، دوسه تن از شما ها با من به دفتر روزنامه بیایید فقط بغل دست من بایستید که مورد اعتراض و مخالفت و احیانا حمله قرار نگیرم. چون شنیده بودم روزنامه نگاران قدیمی همه دست به اعتصاب زده اند و کار نمی کنند و نویسندگان انقلابی که بیشتر از چپی ها بودند روزنامه ها را اشغال کرده اند. سه تن از درجه داران گفتند ما باشما هستیم و همراهتان خواهیم بود اگر خواستی اسم ما را هم بگذار.

همان روز عصر چهار نفری به دفتر کیهان رفتیم، من متن آگهی را که قبلا نوشته بودم بدست مسئول آگهی ها دادم، او پس از دیدن متن که نوشته بودم «شاهنشا ها تولدت مبارک» مثل جرقه از جایش پرید و چند تن از همکارانش را صدا کرد که بیایید و ببینید این آقا چه درخواستی دارد. نخستین حرفش بمن این بود که جناب سروان شوخی می کنی یا واقعا می خواهی این متن را آگهی کنی، گفتم نه شوخی ندارم جدی است. یکی از همکارانش که شاهد ماجرا شده بود گفت

## داستان وحشتناک فرار من از ایران

مانده از رویه ۱۰

جناب شاه تمام شد کدوم شاه! در حالیکه شاه هنوز در کشور بود و ایران را سه ماه بعدش ترک کرد. هرکدام از آن ها شروع به گفتن متلکی کردند، من عصبانی شدم، سه نفری که همراه من بودند و دو تایشان هم ورزشکار و بسیار تنومند بودند صدایشان را بلند کردند که مگه شما روزنامه نیستید، فحش که ننوشته، دلش می خواد به پادشاهش تبریک بگه. کار نزدیک بود بالا بگیرد یکی از کارکنان روزنامه رو به مسئول آگهی ها گفت بما چه که چه بر سر این جناب خواهد آمد پولش را بگیر آگهی اش را چاپ کن جوابش را خودش باید به مردم بدهد. وضع کشور طوری بود که آن ها در روزنامه مطمئن بودند که در ایران حتما انقلاب خواهد شد و کار شاه تمام است ولی من نمی خواستم و نمی توانستم چنین چیزی را باور کنم که شاه از کشور می رود و به آسانی هم رژیم تغییر پیدا می کند. در نهایت برای درج همین جمله کوچک و چند تا نام زیر آن «خودم و همسرم و نام آن سه نفر که خواستند از من پشتیبانی کنند» چهل تومان که پول کمی هم نبود گرفتند. گفتند فردا پنج آبان چاپ می شود.

فردایش عصر کیهان را از سر خیابان خریدم و دوبار تمام صفحات آن را بسرعت نگاه کردم و از آگهی کوچک من خبری نبود. فکر کردم آن ها به من دروغ گفته اند و یا خواسته اند مرا از خطر احتمالی در مواجهه با پیروان متعصب خمینی حفظ کنند، خیلی عصبانی شدم و نمی دانستم چه باید می کردم، دستکم باید پول مرا برگردانند. به خانه برگشتم از سر ناامیدی شروع به خواندن مقالات و اخبار بسیار بد روز که گریبان رژیم را گرفته بود کردم. در اواسط خواندن روزنامه ناگهان خشکم زد آگهی کوچک مرا با حروف درشت در بالای یک صفحه که همه آن را ببینند درج کرده بودند، جایی که من فکر نمی کردم در بالای صفحه و با حروف بسیار گران قیمت چاپش کنند. از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم که آگهی مورد دلخواهم را چاپ شده می دیدم. ولی خبر نداشتم که این آگهی بالاخره باعث فرار و آلاخون و آلاخونی من خواهد شد.

در همین راستا دست به کار خطرناک دیگری هم زدم که در مقابله و تلافی با شعارهای مرگ بر شاه بود که به دیوار همه محله ها و شهرهای کشور می نوشتند و هر روز هم بیشتر می شد. من هم شب ها به درو دیوار ستاد نیروی هوایی و خانه های سازمانی مرگ بر خمینی می نوشتم. آن روزها که همه شیفته خمینی شده بودند در سراسر ایران یک شعار مرگ بر خمینی دیده نمی شد و این تنها جایی بود که من مرگ بر خمینی نوشته بودم ولی گویا شبی یکنفر از همکاران که نمی دانم که بوده مرا در تاریکی دیده و شناخته بود که این هم به پرونده تبریک تولد گفتن به شاه اضافه

می شود.

نتیجه این دوکار خطرناک مشکل بزرگی برایم هنگام ترک ایران فراهم کرد که در جای خودش خواهم نوشت. ادامه دارد

مانده از رویه ۱۲

## این کثافت باید تمام شود

بیا بید دست این دزدان مقدس مآب را از جان و مال مردم قطع کنیم. ما باید برای نسل آینده خرد و آزادی به ارمغان بیاوریم. این کثافت باید تمام شود. می گویند پس از این، ولتر تا آخر عمر، تمام نامه های خود را با همین عبارت امضا می کرد:

این کثافت باید تمام شود... و ما اینجا در بیداری بیش از بیست سال است می گوییم، این کثافت باید تمام شود.

## رضا هاشمی

تفسیر داستانیوفسکی از آزادی

## همه ملت ها سقف آزادی دارند؛

سقف آزادی رابطه مستقیم با قامت فکری مردمان دارد، با همت بلند مردمان سقف بلند میشود، در جامعه ای که قامت تفکر و همت مردم کوتاه باشد سقف آزادی هم به همان نسبت کوتاه میشود. وقتی سقف آزادی کوتاه باشد، آدمهای بزرگ سرشان آنقدر به سقف میخورد که حذف میشوند، آدمهای کوتوله اما راحت جولان میدهند، بعضی از آدمهای بزرگ هم برای بقا آنقدر سرشان را خم می کنند که کوتوله میشوند. آن وقت سقف ها هم پایین تر و پایین تر می آید و مردم هم بیشتر و بیشتر قوز میکنند تا اینکه تا کمر خم میشوند و دیگر نمیتوانند قد راست کنند.

مردم نیز آزادی شان میشود یواشکی و زندگی شان میشود جهنم.

**زن در هر ملتی یا دینی ضعیف  
باشد آن ملت روی خوشبختی و  
خوشحالی نخواهد دید. در ایران  
ما اسلام زن را به هیچ گرفته است.**

**اگر همصدا نشویم، یکی یکی  
بی صدا می شویم.**

ب- بختیاری

**حقوق زن در اسلام  
در باب «دیه» نصف مرد است.  
در باب «ارث» نصف مرد است  
در موضوع «شهادت دادن»  
دو زن برابر یک مرد است**

ولی

**در پرداخت فطریه برابر با مرد است!  
نصف نمی شود. در اجرای نماز و روزه و  
حج برابر مرد است. کمتر نمی شود!  
برای زن شوهر یکی خدا یکی  
برای مرد، زن چهار تا! بیشتر هم خواست  
مانعی ندارد برود صیغه کند!**

## بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

### این کثافت باید تمام شود

در سال ۱۷۶۵ در پاریس، جوانی بنام لامار را به اتهام پاره کردن تصویر مسیح بر صلیب، دستگیر کردند و شکنجه دادند. او زیر شکنجه به جرم خود اعتراف کرد. سر او را در میان هیاهو، شادی و بی خیالی مردم بریدند و جسدش را سوزاندند. در همان روزها، زنی را به خاطر تغییر دین به چاه انداختند و کشتند و خانواده‌ای را هم به خاطر توهین دخترشان به مسیح شکنجه و در به در کردند.

خبر به ولتر رسید. او نامه‌ای خطاب به دوستانش نوشت:

«دیدروی» شجاع، «دالامبر» دلیر، بیایید متحد شویم و این مرتجعان و شارلاتان‌ها را از میان برداریم.

این چرندیات بی مزه، ادعاهای گزاف، سفسطه‌های بی معنی، داستان‌های دروغ و اباطیل را نابود کنیم

و نگذاریم فرهنگ، اسیر این بی‌فرهنگ‌ها باشد و دور باطل خشونت و طمع همه ما را در خود فروبلعد.

مانده در رویه ۱۱

**بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است  
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com**

Prst Std  
U.S. Postage  
Paid  
San Diego, CA  
Permit No. 2129

**BIDARI**  
P.O. Box 22777  
San Diego CA 92192  
U.S.A.